

و انتقال بقاعده میبایم و آن قاعده آنست که در اکثر کلمات
 صورت را معجزه داشتند که بر طویل و مدید و مانند آن در اول
 انتقال نفس را معجزه دانیم بر آن آواز معجزه کبر و معجزه داشتند
 نه قواعد فن قولی را این کلمه نیز بطبیعی طلبید از یکجا
 گوش را چون آن باید کرد و گرفت نفس در نای کله حلیت
 آن است و هر چند در آن کلماتی نفس بقدر بیشتر است آنچه
 آن را بر طبع خودش کند و در نای بعد از او بی داشته باشد
 پس در اول بر آن نفس طبعی بهر سه و چهارم است
 آن است که صد شش میگردود و در آخر منقطع می شود و افعال
 اعاده نفس تازه پیش می آید و این اعداد احوال است
 محدود و بحد مبهم بقدر بقدر منتهی که نقصان دو جز است
 بلکه نقصان قدر ثلث و ربع از آن متجاوز نمی سازد و در
 دو جز کلمه بلکه قدر ثلث و ربع از آن حد بیرون نمی کشد

اعراض

اخذت عدد از تار و کسب است که بجایش میهد و تقدیم بعض
 ارکان را بر بعضی سمعت بیناید پس این اعداد نفس را
 و زنی ساخته شد و آن را بر سه قسم تقسیم نموده اند طویل
 و متوسط و قصیر اما طویل پس مانند کوزه است و اما متوسط پس
 مانند کوزه اعراف و انعام و اما قصیر پس مانند کوزه شعرا
 و کوزه دغان و تمامی نفس بر سه معتدله بر حروف فایده است
 متع که طبع آنرا ذوق می کنند و از اعاده آن خبر گشت
 مثل ذوقی شود که آن ده یک است الف باشد و یک است او
 و بیاورد و آن حرف اخیر که یک است یا باشد و یک است
 جیم یا قاف پس بعلیون و موئین و مستقیم موافق اند
 و خرد و مریخ کشید و تبار و نواق و عجایب همد بر قاعده بهم
 چنین حقوق الف و در آخر کلام فایده است متع که اعاده آن
 نوزده می دهد که حرف دومی مختلف باشد یک است که یک است